گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید جواد مددیان از شهدای خبرنگار دفاع مقدس

تمام مدارکش را از بین برد تا شهیدی گمنام باشد

■ شکوفه زمانی

شهید جواد مددیان از شهدای خبرنگار استان زنجان است که در مسیر اطلاع‌رسانی اخبار جبهه‌های دفاع مقدس، به شهادت رسید. مددیان دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی بود، اما حضور در جبهه‌ها را به ادامه تحصیل ترجیح داد و بارها و بارها در عملیات مختلف شرکت کرد. حضور وی در مناطق عملیاتی تا روزهای انتهایی جنگ ادامه پیدا کرد و عاقبت در دهم مرداد ۱۳۶۷ در منطقه اسلام‌آباد غرب به همرزمان شهیدش پیوست. گفت‌وگوی «جوان» با ناهید مددیان، خواهر شهید، در حالی انجام گرفت که مادر شهید در بستر بیماری به سر می‌برند. در ادامه هم گفت‌وگویی با اشرف طوطیان، همسر جانباز حمید مددیان برادر شهید انجام دادیم. حمید مددیان از جانبازان دفاع مقدس بود که سال ۷۸ براثر عوارض جانبازی مرحوم شد.

در شیوه تربیتی خانواده‌تان چه نکاتی وجود داشت که باعث تربیت شهیدی چون محمدجواد مددیان شد؟

ما یک خانواده مذهبی و متدین داشتیم. دو خواهر بعد از شش برادر متولد شدیم. پدرم شغل‌های متفاوتی داشت. در ابتدا معلم آموزش‌وپرورش بود اما چون دوست نداشت در دفتر مدرسه پابه‌پای همکار خانم کار کند سریع خودش را بازنشسته کرد. بعد از آن چند شغل دیگر را تجربه کرد. اخلاقی که پدرم داشت به این صورت بود که هر روز ما هشت بچه را برای نماز صبح بیدار می‌کرد و بعد از نماز به دستمان قرآن می‌داد. ما هم به صورت مکتب‌خانه می‌نشستیم و قرآن تلاوت می‌کردیم. پدرم هم در کنارش داستان‌های قرآنی را برایمان نقل می‌کرد. حتی بعد از شهادت جواد هم که مادرم بی‌تابی می‌کرد پدرم به ایشان قرآن می‌داد و می‌گفت: «بخوان تا آرام شوی.» با یادآوری مصیبت‌های حضرت زینب(س) مادرم را دلداری می‌داد.

جواد از شما بزرگ‌تر بود؟

شهید متولد هشتم مرداد ۴۲ بود. بین پسرها، ایشان از همه کوچک‌تر بود اما از من و دیگر خواهرم بزرگ‌تر بود. تفاوت سنی شهید با من یک سال بود.

فاصله کمی داشتید؛ لابد خیلی با هم صمیمی بودید؟

بله؛ در خاطرات کودکی‌ها و نوجوانی‌هایم محمدجواد یک پای ثابت است. یادم است سه سال مانده به پیروزی انقلاب، در دوره راهنمایی درس می‌خواندیم. من و داداش جواد یک کتابخانه کوچک در خانه داشتیم. یک روز دیدم که از طرف ساواک به خانه ما ریختند و کتابی را به نام «موسیقی از نظر اسلام» از کتابخانه منزلمان با خودشان بردند. بعداً متوجه شدیم که خانه‌مان مدتی از طرف ساواک تحت نظر بوده است. آن موقع پدرمان فقط با روسری و پوشش کامل اجازه می‌داد ما به مدرسه برویم ولی چون معلمان ما مرد بودند همان روسری را از سرمان می‌کشیدند. داداش جواد یک جوان بسیار معصوم و مؤمنی بود و به همین خاطر مخالف دانشگاه رفتن ما بود. جواد از همه لحاظ با برادرهای دیگرم فرق داشت و همیشه پدرم ارزش خاصی برای او قائل بود. زمانی که مبارزات انقلابی تازه شروع شده بود، مغازه دایی‌مان مورد اصابت گلوله ساواک قرار گرفت. جواد و من و پسردایی‌ام با هم گروه ضربت تشکیل داده بودیم و کارمان به این صورت بود که از اعلامیه‌های امام خمینی(ره) مطلب می‌نوشتیم و شبانه به در و دیوار می‌چسباندیم.

شهید از چه زمانی به جبهه رفت؟ چطور به عنوان خبرنگار جنگی در مناطق عملیاتی حضور پیدا کرد؟

جواد از سن ۱۵ سالگی به جبهه رفت. از سال ۱۳۶۲ در لشکر علی بن ابیطالب(ع) حضور یافت. حتی وقتی که در دانشگاه قبول می‌شد، جبهه را ترجیح داد. اینکه چطور خبرنگار شد را نمی‌دانم. از بیشتر فعالیت‌های جواد بی‌خبر بودیم. بابا بیشتر در جریان کار جواد قرار داشت. جواد بیشتر کارش در مسیر اطلاع‌رسانی و ثبت معارف دفاع مقدس بود.

غیر از جواد برادرهای دیگرتان هم در جبهه حضور داشتند؟

داداش اولم معلم روستا بود که در اثر تصادف در سال ۵۷ فوت کرد. برادر دوم و سوم در قید حیات هستند و برادر چهارم حمید بود که همیشه در خط مقدم فعالیت داشت. حمید در دوران جنگ بر اثر اصابت ترکش چندین بار زخمی شد. جانباز بود و بعد از جنگ به رحمت خدا رفت. البته به نظر ما ایشان شهید شده است. هرچند شهادتش محرز اعلام نشده است. داداش پنجم هم جعفر بود که بیشتر در تدارکات جبهه فعالیت می‌کرد ولی خط مقدم نبود. ایشان بعدها در حین کار سکته کرد و به رحمت خدا رفت. در زمان جنگ چهار تا از برادرهایم در جبهه حضور داشتند. اما مادرم بیشتر سر جواد حساس بود. یک بار به جواد گفت: داداش‌های دیگرت جبهه هستند، تو دیگر نرو. در جواب مادرم گفت: «خیلی مادرها چهار فرزندشان در راه اسلام شهید شده‌اند چرا من نباید بروم؟»

چه خاطره‌ای از جبهه رفتن‌های جواد دارید؟

قبل از قبول قطعنامه، یک روز جواد از جبهه آمده و پیش امام (ره) رفته بود. آن روز خیلی خوشحال بود و می‌گفت: «یک جلد قرآن کریم داشتم که امام آن را برایم امضا کرده است.» برای جواد خیلی ارزشمند بود. در زمان جنگ جواد بیشتر در غرب و جنوب کشورمان بود و کمتر به خانه می‌آمد. همیشه در معرض شهادت و جانبازی قرار داشت. حتی منافقین هم می‌خواستند او را ترور کنند. یک روز همسایه‌ها دیده بودند که پشت پنجره خانه ما توسط افراد ناشناس یک بمب دست‌ساز گذاشته شده است. خواست خدا بود که منفجر نشد. با تماس تلفنی از طرف سپاه آمدند و آن بمب دست‌ساز عمل نکرده را بردند.

از نحوه شهادت جواد اطلاع دارید؟

جواد در دانشگاه در رشته زبان و ادبیات فارسی تهران قبول شد، اما نرفت تا اینکه در دانشگاه امام حسین(ع) در دوره فرماندهی قبول شد و ادامه اعزام جبهه‌هایش از همان دانشگاه صورت می‌گرفت. آخرین بار عید قربان ۶۷ رفت و عید غدیر همان سال شهادتش رقم خورد. آن‌طور که به ما گفتند جواد شب قبل از شهادتش تا صبح بیدار بوده و مشغول خواندن نماز و تلاوت قرآن بوده است. بعد از اتمام عملیات مرصاد جواد و همرزمانش برای پاکسازی منطقه رفته بودند که آنجا از پشت کوه مورد حمله منافقین قرار می‌گیرند. اینها را به رگبار می‌بندند. جواد زخمی می‌شود و او را با هلی‌کوپتر به بیمارستان اهواز می‌رسانند ولی در اثر خونریزی شدید به

> جواد تمام مدارکی که از خودش داشت، از عکس گرفته تا نوار سخنرانی‌هایی که داشت همه را از بین برد و گفت: «دوست دارم شهیدی گمنام باشم.» الان هم اسم شهید ما گمنام است و تاکنون هیچ کوچه یا خیابانی به نام شهید جواد مددیان زده نشده است

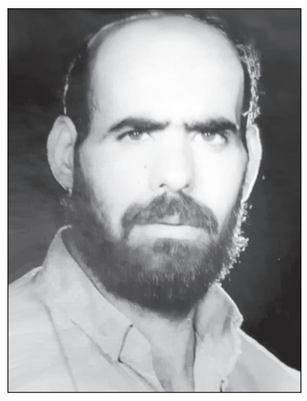

جانباز حمید مددیان

شهادت می‌رسد. مزارش اکنون در گلزار شهدای زنجان است. آخرین بار که جواد به جبهه رفت من نتوانستم از ایشان خداحافظی کنم. موقعی که جواد شهید شد پیکرش را همراه با دو شهید دیگر با قطار به زنجان آوردند. ما اصلاً در جریان خبر شهادتش نبودیم. فقط داداش بزرگم در جریان بود که ایشان به خاطر مادرم حقیقت شهادت جواد را به ما نگفت و گفت دستی به خانه بکشید که مهمان داریم. با شلوغی و رفت‌وآمدها متوجه شدیم که جواد به شهادت رسیده است.

از شهید مددیان به عنوان یک خبرنگار باید آثار زیادی برجای مانده باشد، اما چرا این‌قدر گمنام است؟

جواد با پسرخاله‌اش داود ایمانی با هم یک عکس گرفته بودند. داود به عنوان پاسدار در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسید و جواد خیلی از این قضیه ناراحت شد. از شهید گلایه می‌کرد و می‌گفت: قرار ما این نبود. با هم عکس انداختیم و باید با هم به شهادت می‌رسیدیم. بعد از گلایه جواد پسرخاله‌اش داود به خواب او می‌آید و می‌گوید: «فعلاً به تو نیاز دارند بعد از چند سال دیگر پیش ما می‌آیی.» بعد از آن جواد تمام مدارکی که از خودش داشت، از عکس گرفته تا نوار سخنرانی‌هایی که داشت همه را از بین برد و گفت: «دوست دارم شهیدی گمنام باشم.» الان هم اسم شهید ما گمنام است و تاکنون هیچ کوچه یا خیابانی به نام شهید جواد مددیان زده نشده است.

سخن پایانی؟

مادرم تاکنون موفق نشده است رهبر را ببیند و ما دوست داریم هرچه زودتر این دیدار برایش محقق شود.

■■■

خانم اشرف طوطیان، همسر جانباز حمید مددیان

چطور با شهید مددیان آشنا شدید؟

حمید متولد ۱۳۳۵ فرزند چهارم خانواده بود. به علت اینکه کارمند راه‌آهن زنجان بود از طریق کارش به راه‌آهن کاشان انتقال یافت و همان جا با هم ازدواج کردیم.

با توجه به اینکه ایشان جانباز بودند چرا شهید محسوب نشدند؟

حمید از همان اوایل جنگ به جبهه رفت‌وآمد داشت. در عملیات‌های متفاوتی شرکت کرد. از آزادی خرمشهر گرفته تا عملیات دیگر حضور داشت. آخرین بار در عملیات خیبر به‌شدت مجروح شد طوری که دیگر نمی‌توانست به جبهه برود. در تمامی دوران مجروحیتش در بیمارستان‌های تبریز، تهران و شیراز بستری بود. آخرین بار به وسیله هلی‌کوپتر به بیمارستان شیراز منتقل شد. گویا پرونده‌اش گم شد و خودش هم مایل به گرفتن درصد جانبازی‌اش نبود. می‌گفت: «من در راه رضای خدا رفته‌ام.» با این حال بنیاد ۵۲ درصد جانبازی برایش اعلام کرده بود؛ چون ترکش‌هایی در نخاع کمر، سر و زیر چشمش داشت. نمی‌توانست آنها را خارج کند چون عمل جراحی برایش خطرناک بود. دکترها می‌گفتند اگر برای درآوردن ترکش‌ها اقدام شود وضع جسمی‌اش بدتر از قبل می‌شود. مثل ترکش کمرش اگر اقدام می‌شد منجر به فلج شدنش می‌شد. با توجه به تعریفی که همرزمانش در موقع بستری حمید در بیمارستان داشتند، می‌گفتند حمید یک بار تا مرز شهادت پیش رفته بود و در دل دشمن بود اما به خواست خداوند از تیررس دشمن در امان می‌ماند و عراقی‌ها چون فکر می‌کنند او از نیروهای خودشان است، به او تیر خلاص نمی‌زنند.

مشکلاتی که همسرتان به علت جانبازی‌اش داشت به چه صورت بود؟

حمید به علت دردهای ناشی از جانبازی‌اش بیشتر ناراحتی اعصاب و روان داشت تا اینکه بعد از ۱۸ سال زندگی مشترک با ایشان با گذراندن دردهای فراوان مجروحیتش در سال ۱۳۷۸ به رحمت خدا رفت. دکترها می‌خواستند کالبدشکافی کنند ببینند آیا به علت تحریک شدن ترکش‌ها دچار سکته مغزی شده است یا نه، ما اجازه ندادیم و گفتیم همان‌طور که خودش دوست نداشت دنبال درصد جانبازی باشد حتماً به این امر هم راضی نیست. حاصل زندگی من با شهید یک فرزند دختر است که با هم زندگی می‌کنیم. حمید مددیان برادر شهید جواد مددیان طبق وصیتنامه‌اش در زنجان نزدیک برادرهای دیگرش دفن شد.

یادکرد

به مناسبت ۲۳ دی، سالروز شهادت سعید سیاح‌طاهری

مرد جهادی عرصه هنر

■ محسن محمدی

غبطه‌برانگیز است این همه بودن و بودن و بودن. مگر از ۱۸ اسفند ۱۳۳۶ تا ۲۳ دی ۱۳۹۴ چقدر فاصله است و مگر یک انسان چقدر توان دارد که بکوشد و بسازد و جهاد کند در عرصه‌های مختلف؛ هر جا که احساس نیاز کند، هر مکانی که چشم به راهش باشند و هر زمان که احساس تکلیف نماید؟ حضور فعال در دفاع مقدس، نقش‌آفرینی در خواباندن غائله ضدانقلاب در کردستان، مشارکت در دفع فتنه منافقین و بنی‌صدر، مجروحیت، جانباز شدن، از دست رفتن چشم راست و شنوایی گوش و عصب دست چپ، تأسیس جشنواره دانش‌آموزی دفاع مقدس، راه‌اندازی جشنواره‌های دانشجویی فیلم دفاع مقدس، برگزاری مسابقات کتابخوانی با محوریت کتاب‌های مقدس، پایه‌گذاری حضور مددجویان زندانی در سفر راهیان نور، ساماندهی یادمان ۱۷۷ شهید گمنام گلزار شهدای آبادان، رهاندن مددجویان محکوم به اعدام، برگزاری مراسم کشتی دوستی بر اروندرود و...

> شهید سعید سیاح‌طاهری در اقدامی خلاقانه و مبتکرانه، بچه‌های ایرانی و عراقی را در سی‌امین سالگرد آغاز جنگ روی کشتی دوستی در اروندرود دور هم جمع کرد تا به آنها بگوید که گذشته‌ها گذشته و دست در دست هم باید جهانی پر از دوستی و محبت را بسازند

به‌راستی غبطه‌برانگیز است چنین عملکرد فعالانه و شاخصی در یک عمر کوتاه به ۶۰ سال نرسیده. شهید سعید سیاح‌طاهری از روزی که به عضویت بسیج آبادان درآمد تا یوم‌الشهادتش در خان‌طومان سوریه چه‌ها که نکرد و چه میراث درخشان و ماندگاری که از خود بر جای نگذاشت، خستگی‌ناپذیر و جهادگونه. در زمانی که دشمن چشم طمع به دین و خاک و ناموس داشت در صفحه اول مبارزه بود؛ در روزگاری که معاندان از باب فرهنگ وارد شده بودند تا با هدف‌گیری نوجوانان و جوانان ایرانی، اصالت و داشته‌ها را زائل کنند در جبهه فرهنگی پویا بود و ساعی؛ و در موسم تازاندن کج‌فهمان از دین که حریم امامت و سلاله پیامبر(ص) در خطر بود و اسلام و تشیع در معرض تهدید، مقاومت را به آن سوی سرحدات کشاند تا پاسداری کند از کیان دین مبین و نظامی که خون‌ها، برقراری و دوامش را ضمانت کرده بودند و چقدر قابل تقدیر است این وقت‌شناسی و فرزند زمانه خویش بودن. جنگ که تمام شد شهید سعید سیاح‌طاهری به خانه بازگشت با ۷۰ درصد جانبازی؛ چشم و گوش و دست خود را در راه اسلام و ایران اهدا کرده بود. خیلی زود دریافت که اگرچه جنگ فیزیکی و تن‌به‌تن با دشمن به پایان رسیده، جبهه دیگری اما گشوده شده، بس سخت‌تر و پیچیده‌تر. حالا مباحث فرهنگی نیاز روز جامعه بود. خصم که به تجربه می‌دانست از حمله نظامی جز ذلت و خفت طرفی نخواهد بست، در لباس دیگری وارد شده بود تا نظام را از درون بپوساند.

مرد همه‌فن‌حریف جهادی که به‌خوبی به نیت شوم دشمنان پی برده و دستشان را خوانده بود، عمده فعالیت‌هایش را بر فرهنگ و هنر متمرکز کرد. برای دانش‌آموزان مناطق محروم و زلزله‌زده جشنواره دفاع مقدس برگزار کرد، مسابقات کتابخوانی گذاشت برای گروه‌های دانش‌آموزی، معلمان، کارکنان بیمارستان، مهمانداران هواپیما، حتی برای زندانیان، برای همه، تا بخوانند کتاب‌هایی همچون دا، کوچه نقاش‌ها، بابا نظر و دختر شینا را و بدانند که چه مجاهدت‌ها شده در این هشت سال جنگ تحمیل شده بر ایران. و بعد در اقدامی خلاقانه و مبتکرانه، بچه‌های ایرانی و عراقی را در سی‌امین سالگرد آغاز جنگ روی کشتی دوستی در اروندرود دور هم جمع کرد تا به آنها بگوید که گذشته‌ها گذشته و دست در دست هم باید جهانی پر از دوستی و محبت را بسازند. شهید سعید سیاح‌طاهری با همراهی پرویز پرستویی، کیومرث پوراحمد، مرتضی سرهنگی و حبیب احمدزاده از بانیان جشنی بودند که در سال ۱۳۸۹ با شرکت کودکان عراقی شهرهای بصره و فاو و بچه‌های ایرانی خرمشهر و آبادان بر روی رودخانه اروند برگزار شد. نام کشتی را دوستی گذاشتند تا نمادی باشد بر محبت و مودت میان فرزندان دو سرزمین. اجرای این برنامه را داریوش فرضایی یا همان عموپورنگ محبوب بچه‌ها برعهده داشت و مراسم از تلویزیون‌های ایران و عراق پخش شد.

مرد جهادی عرصه هنر در این مدت از فعالیت‌های اجتماعی هم غافل نماند؛ برای زندانیان عفو مشروط گرفت و با همکاری هنرمندان، زمینه رهایی آنهایی را که در آستانه اعدام بودند فراهم کرد تا مگر به زندگی بازگردند و شروعی دوباره داشته باشند.

روزگار می‌گذشت تا فتنه جدیدی برپا شد، برآمده از خباثت و توطئه‌های بی‌پایان دشمنان. داعش ظهور کرد. خوارج قرن بیست‌ویکم بر کشورهای اسلامی تاختند و حریم امن ائمه اطهار را نشانه گرفتند. حالا جبهه جدیدی گشوده شده بود بس خطرناک‌تر از معرکه‌های قبلی. شهید سیاح‌طاهری داوطلبانه راهی سوریه شد تا آموزش دهد نیروهایی را که برای جنگ با داعشیان آمده بودند. رفت و آمد، آمد و رفت تا بشود آنچه باید می‌شد و لیاقتش را داشت. به دوستان و همرزمان شهیدش ملحق شد پس از قریب به ۲۰ سال مجاهدت در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی.

شهید سعید سیاح‌طاهری در ۲۳ دی ۱۳۹۴ در منطقه خان‌طومان سوریه با گلوله خمپاره به شهادت رسید. مرد جهادی و خستگی‌ناپذیر عرصه هنر آن‌قدر کوشید تا به هدف غایی‌اش رسید. مگر شهادت هنر مردان خدا نبود به تعبیر پیر و مراد خمینی‌اش؟

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۴۳

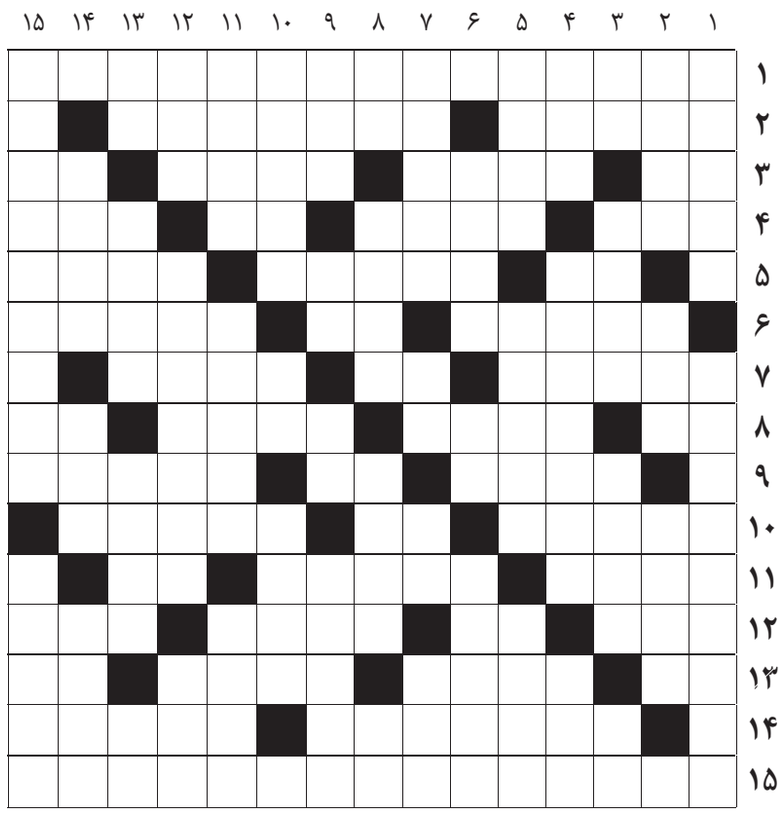

از راست به چپ

■ ۱- کنایه از زورآزمایی و مبارزه ■ ۲- سراینده صدای پای آب- آگاهی و بیداری ■ ۳- حرف فاصله- خواهر دارا- غده‌ای در چشم- آواز دسته جمعی ■ ۴- از امراض ریوی- ماندنی- ضمیر مخاطب- موشواره رایانه ■ ۵- دشنام- سخن بیهوده و درهم- فیلتر ■ ۶- نقشه محل تصادف- زوبین- شیطان ■ ۷- پیشرفت و ترقی- به غیر از- فریاد و نعره ■ ۸- چاشنی ساندویچ- نمدمال- وسیله تزریق دارو- برگ برنده ■ ۹- خدای خورشید مصریان- دویدن- عنصر شماره ۸۱ ■ ۱۰- جهاز عروس- بنابراین- نوعی لباس بچه ■ ۱۱- پول چین- پادشاه ستمگری که به دست داود نبی کشته شد- حرف انتخاب ■ ۱۲- شکاف- ترک استخوان- مراسم- کشتی رزمنده ■ ۱۳- بخیه درشت- ساقه برنج- برادر رستم- راز ■ ۱۴- نوعی تفنگ لوله کوتاه قدیمی- پیامبر بنی‌اسرائیل ■ ۱۵- مکتشف اسپانیایی پرو

از بالا به پایین

■ ۱- عمامه- ستاره پیشین بارسلونا و تیم ملی بلغارستان ■ ۲- تشکر- جزیره زادگاه ناپلئون- روح ■ ۳- انتها- شادمانی- جزیره- ویتامین جدولی ■ ۴- مهار شتر- بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین پرنده خانگی- لباس جراحان ■ ۵- از شبکه‌های سیما- آشیانه مرغ- سیاره مریخ ■ ۶- مسابقه موتورسواری- ضمیر اشاره- از ماه‌های میلادی ■ ۷- بین‌المللی- نیا- قلب دوم- خشک‌مزاج ■ ۸- خدای درویش- حالت مهره‌ای در شطرنج که اگر حرکت کند شاه کیش می‌شود- واحد سنجش چگالی شار مغناطیسی- عدد اول ■ ۹- قلمه درخت- پسوند خوراک- حیوان باوفا- از خدایان هند که او را حافظ جهان می‌دانند ■ ۱۰- واحد زلزله- تکرارش به معنای باد تند و شدید است- بلندی کوه ■ ۱۱- شهری در چرخ خیاطی- تیم فوتبالی در ایتالیا- نجات‌دهنده ■ ۱۲- وزیر خارجه اسبق امریکا- ورزش اول صبح- شکاف و رخنه ■ ۱۳- شهر برج طغرل- از ابزار بنایی- دریاچه‌ای در سوئیس- مرغ می‌رود ■ ۱۴- از خط‌ها- خرس آذری- دربند ■ ۱۵- خودشیفتگی- نوراندک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱					۸		
	۷					۱		۵
	۳		۶	۲				
۸				۶				۹
								۷
۹			۸	۳				۲
							۴	
		۶	۹				۳	
			۲		۵			

جدول کلمات متقاطع
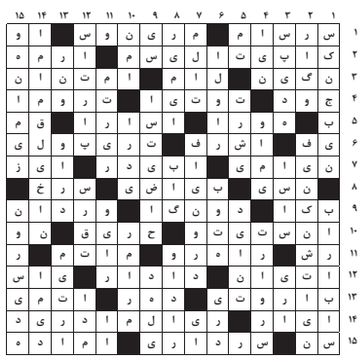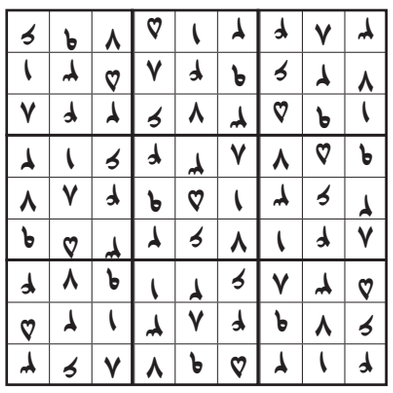
پاسخ جدول شماره ۵۸۴۲